

روزیداد تغییر ایدئولوژی در سازمان موسوم به مجاهدین خلق ایران، از سر فصل‌های مهم در تاریخچه مبارزات گروه‌ها، در سالیان منتهی به انقلاب اسلامی است. این واقعه از آن نظر که بخشی از هویت مکتوم این سازمان در دوران آغازین فعالیت را عیان می‌سازد، درخور توجه و عبرت‌اندوزی فراوان است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مقبّد و مقبول آید.

■ **احمدرضا صدری**

روزیداد تغییر ایدئولوژی در سازمان موسوم به مجاهدین خلق از بدو تأسیس، گرایشاتی به اندیشه چپ داشت، با این همه دین‌باوری بنیانگذاران و برخی نیروهای اولیه، مانع درافتادن کلی آن به ورطه مارکسیسم شد. دستگیری و اعدام پایه‌گذاران و نیز سه موقعیت یافتن نیروهای متمایل به مارکسیسم، موجب شد که این سازمان در اوایل دهه ۵۰ به چپ‌گرایی روی آورد. این خیر مدت‌ها مکتوم بود تا اینکه نهایتاً علنی و اعلامیه مطول تغییر ایدئولوژی نشر یافت.

■ **طالقانی، هاشمی رفسنجانی و نحوه مواجهه با رویداد تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق**
در سال ۱۳۵۴ مرکزیت سازمان مجاهدین تصمیم گرفت روحانیون حامی سازمان از جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را در جریان تغییر ایدئولوژیک به قول خودشان تکامل ایدئولوژیک سازمان بگذارد. بهرام آرام مأمور ملاقات با آقای هاشمی و تقی شپهرام مسئول ملاقات با آیت‌الله طالقانی شد. آیت‌الله طالقانی درباره ار تداد سازمان چیزهایی شنیده اما باور نکرده بود به همین دلیل از تقی شپهرام سؤال می‌کند که آیا این مطلب صحت دارد و او برایش توضیح می‌دهد. آیت‌الله طالقانی برافروخته می‌شود و می‌گوید: شما حق ندارید از همان آرم و اسامی استفاده کنید که مسلمان‌ها استفاده می‌کردند! شواهدی در دست است که در آن دیدار، تقی شهرام به ایشان اعلام کرد که در صورت موضع‌گیری منفی، ایشان را به قتل خواهند رسانند! که با خونرسدی وی مواجه شد!قدر مسلم این است که آیت‌الله از آن پس، دیگر نه خود به حمایت و همکاری با مجاهدین خلق ادامه داد و نه این حمایت را از جانب دیگران تأیید کرد.

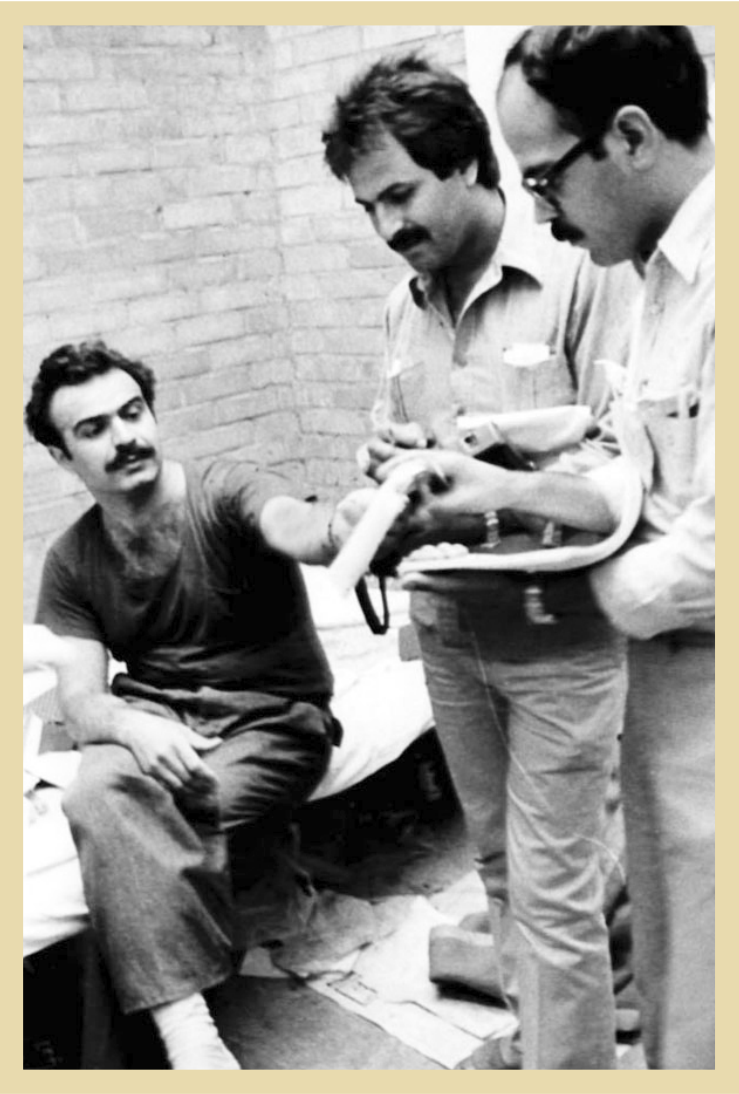
■ **تصمیم سازمان به ترور شهید بهشتی**

طبق اعترافات وحید افراخته، تقی شهرام به‌طور جدی در پی ترور و حذف فیزیکی شهید دکتر بهشتی بود. طبق اعترافات او سازمان پس از مارکسیست شدن حذف مذهبی‌ها را در دستور کار خود قرار داد، زیرا معتقد بود مذهبی‌ها مهم‌ترین تشکل علیه سازمان خواهند بود و چه بسا بر آن مسلط شوند. از دیگر عوامل خصومت سازمان با مذهبی‌ها و به‌ویژه روحانیون قطع شدن امکانات مالی، تدارکاتی، انسانی و اطاعتی وسیع آنها برای سازمان بود. نتایج سوء تغییر ایدئولوژیک برای سازمان متعدد بودند که مهم‌ترین آنها کنار رفتن و یا منغفل شدن بسیاری از هواداران بود که با روحیه منحصر وارد این سازمان شده بودند. تصفیه یا اعدام عناصر مذهبی و سنازمان و عواقب سوءتبلیغاتی علیه مارکسیست‌ها صدمه جدی به سازمان شد. از این گذشته بخش اعظم انرژی سازمان صرف مبارزه ایدئولوژیک با مذهبی‌ها شد. جذب مجدد افرادی که از زندان آزاد شده بودند کار ساده‌ای نبود و در بسیاری موارد هم ممکن نشد، در حالی که این افراد به دلیل سوابق مبارزاتی می‌توانستند به سازمان کمک زیادی بکنند. از همه مهم‌تر حضور چهره‌های عالم، سیاستمدار و آگاه به جریانات سیاسی روز بر مرکزیت سازمان را بسیار به هراس می‌انداخت. تقی شپهرام در مورد شهید بهشتی می‌گفت: «باید سخت از او ترسید. او فردی است بسیار سیاسی، باهوش و جاهلطلب. در آرزوی جانشینی خمینی است و به آسانی با رژیم علیه مجاهدان متحد خواهد شد. تنها راه چاره کشتن اوست، منتها به‌طوری که ردی باقی نماند، مثلاً زیر گرفتن او!»

تقی شپهرام آف فوق‌العاده باهوشی بود و به همین دلیل به‌درستی تشخیص داده بود که شهید بهشتی با روند ارتداد سازمان برخورد نرم بی‌تفاوت نخواهد داشت و برای آن گرفتاری‌های زیادی ایجاد خواهد کرد.

■ **اخراج مجید شریف‌واقفی از سازمان در پی تغییر ایدئولوژی**

از آذر ۱۳۵۳ در مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم» از طرف سازمان منتشر شد و دیگر برای هیچ‌یک از اعضا شکلی باقی نماند که سازمان مارکسیست شده است، بر خورد مرکزیت سازمان با مجید شریف‌واقفی وارد مراحل جدی‌تر شد. تقی شپهرام در همان زمان ماه شریف‌واقفی را از مرکزیت سازمان اخراج کرد و اسلحه و نارنجکش را تحویل گرفت و در واقع او را خلع سلاح کرد. بعد هم برای اینکه به قول خودشان او را اصلاح کنند و خصلت‌های بورژوایی و غیرانقلابی را از او بگیرند، او را به کارگری فرستادند. از آذر ۱۳۵۳ عملاً در مرکزیت سازمان فقط تقی شهرام باقی ماند که هم‌زمان مسئول شاخه‌های سیاسی و کارگری بود و بهرام آرام همچنان مسئول شاخه نظامی باقی ماند. شریف‌واقفی کاملاً بر این امر آگاهی داشت که سر باز زدن از شرایط جدید سازمان به معنی تصفیه فیزیکی و اعدام تشکیلاتی است، بااین همه به‌طور پنهانی به مقابله با سازمان ادامه داد. پس از انقلاب گروه رجوی ادعا کرد در مرکزیت سازمان پس از اخراج او مسئولیت شاخه اسفهان را به او پیشنهاد کرد اما شریف‌واقفی نپذیرفت. این ادعا مطلقاً صحت ندارد، چون مرکزیت سازمان در موضع ضعف نبود که بخواهد با این کار به شریف‌واقفی امتیازی بدهد. برخی تلاش می‌کنند سازمان شریف‌واقفی با مرکزیت مارکسیست شده سازمان را، به جنگ قدرت بین او و تقی شهرام منتسب کنند. آنان معتقدند او از ابتدا تا آن زمان به همه اصول مورد قبول سازمان اعتقاد داشت و در ماجرای ترور جواد سعیدی نیز نقش مؤثری داشت اما افرادی چون دکتر فضل‌الله صلواتی که از نوجوانی او را می‌شناخت در خاطره‌ای می‌گوید چند روز قبل از شهادت شریف‌واقفی او را دیده بود که در حالی که گریه می‌کرد گفت: «سازمان منحرف شده است و من در دریایی متلاطم و بربومج گیر کرده‌ام و نمی‌دانم چه



تیر ۱۳۵۸ تقی شپهرام در آغازین ساعات دستگیری

درد

طبق اعترافات وحید افراخته، تقی شپهرام به‌طور جدی در پی ترور و حذف فیز یکی شهید دکتر بهشتی بود. طبق اعترافات او، سازمان پس از مارکسیست شدن حذف مذهبی‌ها را در دستور کار خود قرار داد، زیرا معتقد بود مذهبی‌ها مهم‌ترین تشکل علیه سازمان خواهند بود و چه بسا بر آن مسلط شوند. از دیگر عوامل خصومت سازمان با مذهبی‌ها و به‌ویژه روحانیون قطع شدن امکانات مالی، تدارکاتی، انسانی و اطلاعاتی وسیع آنها برای سازمان بود. نتایج سوء تغییر ایدئولوژیک برای سازمان متعدد بودند

■ **طریق اعترافات وحید افراخته، تقی شپهرام به‌طور جدی در پی ترور و حذف فیزیکی شهید دکتر بهشتی**

طبق اعترافات او سازمان پس از مارکسیست شدن حذف مذهبی‌ها را در دستور کار خود قرار داد، زیرا معتقد بود مذهبی‌ها مهم‌ترین تشکل علیه سازمان خواهند بود و چه بسا بر آن مسلط شوند. از دیگر عوامل خصومت سازمان با مذهبی‌ها و به‌ویژه روحانیون قطع شدن امکانات مالی، تدارکاتی، انسانی و اطلاعاتی وسیع آنها برای سازمان بود. نتایج سوء تغییر ایدئولوژیک برای سازمان متعدد بودند

■ **تصمیم سازمان به ترور شهید بهشتی**

طبق اعترافات وحید افراخته، تقی شهرام به‌طور جدی در پی ترور و حذف فیزیکی شهید دکتر بهشتی بود. طبق اعترافات او سازمان پس از مارکسیست شدن حذف مذهبی‌ها را در دستور کار خود قرار داد، زیرا معتقد بود مذهبی‌ها مهم‌ترین تشکل علیه سازمان خواهند بود و چه بسا بر آن مسلط شوند. از دیگر عوامل خصومت سازمان با مذهبی‌ها و به‌ویژه روحانیون قطع شدن امکانات مالی، تدارکاتی، انسانی و اطاعتی وسیع آنها برای سازمان بود. نتایج سوء تغییر ایدئولوژیک برای سازمان متعدد بودند

■ **تصمیم سازمان به ترور شهید بهشتی**

طبق اعترافات وحید افراخته، تقی شپهرام به‌طور جدی در پی ترور و حذف فیزیکی شهید دکتر بهشتی بود. طبق اعترافات او سازمان پس از مارکسیست شدن حذف مذهبی‌ها را در دستور کار خود قرار داد، زیرا معتقد بود مذهبی‌ها مهم‌ترین تشکل علیه سازمان خواهند بود و چه بسا بر آن مسلط شوند. از دیگر عوامل خصومت سازمان با مذهبی‌ها و به‌ویژه روحانیون قطع شدن امکانات مالی، تدارکاتی، انسانی و اطاعتی وسیع آنها برای سازمان بود. نتایج سوء تغییر ایدئولوژیک برای سازمان متعدد بودند

در مورد ترور زندگی پور بود به نام خدا و خلق قهرمان ایران از بسالای اعلامیه حذف شده بود که موجب گیجی بسیاری از طرفداران و اعضای سازمان شد اما حرکت‌های بعدی سازمان دلیل حذف خدا را نشان داد. این اعلامیه در واقع زمینه‌چینی سازمان برای اعلام تغییر ایدئولوژی بود. نکته عبرت‌آموز این است که اتفاقاً زندگی پور همواره به شدت عمل بازجوهایی ساواک اعتراض داشت و ترور او در واقع دست عوامل تندرو ساواک و کمیته مشترک را برای شکنجه و آزار زندانیان سیاسی باز کرد. ترور مهم دیگر سازمان در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ بود که در آن دو مستشار امریکایی کشته شدند و کیف‌های دستی‌شان به دست تروریست‌ها افتاد. این کیف‌ها حاوی اسناد مهمی بود و بر اساس اعترافات وحید افراخته به دست سیاسی‌اشتیانی در خارج از کشور رسید و او هم آنها را تحویل سفارت شوروی در پاریس داد. رژیم شاه به جبران ترورهای چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴، ۹تن از سران هر دو سازمان را کشت و آزاد کرد آنها حین فرار از زندان اوین کشته شده‌اند. بهمن نادرپور معروف به تهرانی، بازجوی مهم

کنند» گفت: «تو که از مردن هراسی نداری. سعی کن

از بین بچه‌های نماز شب‌خوان و اهل دعای کسیند و گنجی بسیاری از طرفداران و اعضای سازمان بود. برای تو باقی می‌ماند» اما او رفت و برای همیشه هم رفت. مجید شریف‌واقفی پس از اخراج از مرکزیت به‌طور مخفی با مرضی صمدیه لیاق ارتباط داشت که در شاخه نظامی و تحت مسئولیت وحید افراخته و سپس محمدطاهر رحیمی فعالیت می‌کرد. تنها تماس تشکیلاتی شریف‌واقفی با سازمان از طریق همسرش لیلا زمریدیان بود که تغییر ایدئولوژی داده بود. صمدیه لیاق تا سال ۱۳۵۲ که کریم دستگزار دستگیر شد، به شکل علنی فعالیت می‌کرد و پس از آن مخفی شد. با توجه به اظهارات شفاهی تقی شپهرام و اسناد باقیمانده ساواک از صمدیه لیاق، او یک فرد منعقد مذهبی بود که به تحمت مشهور بر پا کردن حکومت اسلامی به سازمان مجاهدین پیوسته و به‌شدت ضد مارکسیسم بود. او مدت‌ها بود که می‌خواست از سازمان جدا شود و مبارزه را با اندیشه اسلامی ادامه بدهد اما چون نمی‌توانست اعمال رهبری کند، اداره این جریان را به مجید شریف‌واقفی واگذار کرد. از سوی دیگر سازمان که به‌شدت به وجود آدمی چون صمدیه لیاق نیاز داشت، به‌رم اطلاع از مواضع به‌شدت مذهبی او خیلی دیر دست به تصفیه او زد. تقی شپهرام و وحید افراخته هر دو اعتراف کردند که صمدیه لیاق یکی از بهترین و قاطع‌ترین نیروهای نظامی سازمان بود و سازمان به او نیاز داشت و به همین دلیل دیر به فکر تصفیه او افتاد. تقی شپهرام می‌گفت علت اینکه نتوانستیم صمدیه لیاق را خیلی سریع و مثل شریف‌واقفی خلع سلاح کنیم این بود که به دلیل هوشیاری، سرعت انتقال، سرعت عمل و قاطعیت صمدیه لیاق هیچ‌یک از بچه‌ها جرئت طرح مسئله را با او نداشتند.

■ **شریف‌واقفی و لیاق در اندیشه در انداختن طرحی نو!**

شریف‌واقفی و صمدیه لیاق تصمیم داشتند هر چه سریع‌تر به جمع‌آوری مخفیانه اسلحه بپردازند و امکانات فراهم آمده را در اختیار یکی از سپهتای‌های خود به نام سیف‌الله کاظمیان گذاشتند که در یک کارگاه کفش مسئول لیاق لیاق بود و اسلحه‌ها را در آنجا جاسازی کرد. آنها قصد داشتند از بیسن نیروهای مذهبی سازمان عضوگیری کنند و سعید شاهشوندی در این مرحله عضوگیری شد اما آگاهی مرکزیت سازمان به حرکت‌های این جمع تلاش‌های آنان را در زمینه ایجاد سازمانی مستقل از جریان مارکسیست شده سازمان عقیم باقی گذاشت.

مرکزیت سازمان مجاهدین هم‌زمان با طراحی تصفیه‌های درونی به دلیل رقابت با چریک‌های فدایی خلق که چند ترور موفق را انجام داده بودند تصمیم گرفت چند ترور به مراتب پر سر و صداتر و کمیونه‌تر از چریک‌ها را انجام بدهد، زیرا احساس می‌کرد نباید از لحاظ سیاسی و نظامی از آنها عقب بماند و در نتیجه در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ سرتیپ رضا زندی پور، رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری سپهرودی ترور کردند. ضارب زندی پور، صمدیه لیاق بود که پس از شلیک اولین گلوله به سر زندی پور اسلحه‌اش گیر کرد و شلیک‌های بعدی را وحید افراخته انجام داد. در اعلامیه سازمان که

عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

پیش‌خواب

«دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول» در آیینه یک پژوهش نوانتشار

رضاخان و آمریت مطلق نسبت به گروه‌ها

صاحب‌نظران و اساتیدی بسیار پر توان‌تر و با دانش و اطلاع بیشتر، زوایای این دوره را به طور تخصصی در منابع و متون مختلف، مشروح آورده‌اند. در این کتاب وقتی از واقعه یا رویدادی سخن رفته، سعی شده همان وقایع و رویدادهایی باشند که در بسیاری از منابع، به آنها اشاره شده است. برای آن که تا حد ممکن دآوری منصفانه و تحلیل واقع‌گرایانه‌ای را عرضه کنیم، سعی کردیم از مشاهدات و مستندات ابراز شده در کتب و مآخذ، استفاده نماییم. برای نمونه، وقتی نحوه روپارویی رضاشاه با روزنامه‌نگاران بیان می‌شود، به منظور پرهیز از جهت‌گیری‌های احتمالی، از آرای مشابهی که نویسندگان و محققان و خاطره‌نویسان داشته‌اند، بهره گرفته‌ایم.»

مؤلف در بخشی دیگر از مقدمه خویش، درباره عناوین و کلیدواژه‌های اصلی پژوهش خود چنین می‌نویسد: «مهم‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در این پژوهش عبارتند از: مفهوم نیروهای اجتماعی و مفهوم حکومت. سایر مفاهیم، ذیل این دو قرار می‌گیرند که در این‌جا به فراتت خاص و دقیقی که این نوشتار بر آن‌ها مبتنی است، اشاره می‌شود:

نیروهای اجتماعی: مجموعه طبقات و گروه‌هایی هستند که بر زندگی سیاسی به معنای کلی آن تأثیر می‌گذارند و ممکن است به شیوه مستقیم، قدرت سیاسی را در دست بگیرند و یا در آن نفوذ کنند. نیروهای اجتماعی از علائق افرادی است که دارای وجوه همسانی صنفی و مانند آن باشند. همچنین به شرکت بی‌واسطه در گیر مسائل اجتماعی بوده و یا مقام و منصبی رسمی و حکومتی داشته‌اند، گزینش شدند. در این پژوهش به طور عمده، از دو نوع سند استفاده شده است: سندهایی که درباره واقعیت‌ها اطلاعات می‌دهند و سندهایی که خودشان به صورتی، واقعیت



■ **علی احمدی فراهانی**

اثر تاریخی- پژوهشی «دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول» در زمره تحقیقاتی است که مناسبات حاکمیت‌رسانخی بافشار گوناگون

جامعه را باز کویده است. اهمیت این دست آثار در دوره حاضر، از آن روی مضاعف می‌شود که تلاش‌های رسانه‌های عربی-عبری فارسی زبان معطوف به تطهیر رضاخان و خلف وابسته اوست. فرحناز حسام مؤلف این کتاب، در دیپاچه آن و در تشریح سبک کار خود چنین آورده است: «در پژوهش حاضر، که به شیوه بررسی تاریخی و مطالعه اسنادی فراهم شده و از منابع و متون مربوط به تاریخ اجتماعی ایران در قرن اخیر، بهره گرفته، بدیهی است که اطلاعات تاریخی مربوط به دوره رضاشاه، از متون و کتب و اسناد و خاطرات نگاشته شده، استخراج شده است.

در انتخاب متون، سعی شد از متونی استفاده شود که از نظر ارزش و استحکام مستندات، دارای اعتبار باشند. این امر با مشاوره و داوری اساتید تاریخ، و نیز با رجوع به متون تاریخی انجام شده است که دقتات و تعدد‌ار‌جای آنها به منابع، نشان‌دهنده اهمیت و اعتبار کتاب‌ها و منابع است. خاطرات نیز از میان افرادی که در آن دوره تاریخی حضور داشته، بی‌واسطه در گیر مسائل اجتماعی بوده و یا مقام و منصبی رسمی و حکومتی داشته‌اند، گزینش شدند. در این پژوهش به طور عمده، از دو نوع سند استفاده شده است: سندهایی که درباره واقعیت‌ها اطلاعات می‌دهند و سندهایی که خودشان به صورتی، واقعیت



رضاخان در دیدارهای خود در نخست‌وزنتی

هستند. سندهای نوع اول، مانند خاطرات مردان سیاست، به هنگام نقل رویدادهایی که خود در آنها شرکت داشته‌اند و دیگر اسناد، مانند یک اعلان انتخاباتی یا یک سند به‌جا مانده از احکام و دستورات وژرا، نقل‌شاه، حکم مشروطه و… هستند. در این‌جا ذکر چند نکته لازم است:

دوره مورد بررسی، دوره تاریخی مربوط به حکومت رضاشاه است. لازم به توضیح است که دوره پادشاهی پهلوی اول، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ه‍.ش به مدت۱۶ سال بوده‌اما از آن‌جا که فرایند قدرت‌گیری رضاشاه نیز شامل نکات اجتماعی فراوانی می‌باشد که تصمیمات و حتی حضور رضخان در مناصب حکومتی در آنها تأثیر مستقیم دارد، از این روی دوره، زمانی کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ه‍.ش نیز مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین در تحلیل چگونگی روپارویی رضاشاه با نیروهای اجتماعی، به‌طور کلی، دوره ۲۰ ساله‌ای که او در این دوره رضاشاه، واجد ارکان مهمی چون شاه، ارتش و بورور کراسی است.

عرسه عمومی: شبکه‌ای از روابط و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را دربر می‌گیرد که خارج از ساختار قدرت و نهادهای حاکمیت، عمل می‌کند. و تشکل‌های مردمی، در این عرصه فعال هستند.

تشکل‌های واسط: کلیه گروه‌ها و جمع‌هایی که در عرصه عمومی فعالیت می‌کنند دارای دو ویژگی می‌باشند: مستقل از قدرت سیاسی‌اند و در خدمت منافع گروه ذینفع خود عمل می‌کنند.

هدف این بررسی آن است که دوره رضاشاه مشاهده می‌شود که مناسبات مسالمت‌آمیز رضاشاه با گروه‌های اجتماعی، به‌روابطی بر مواتز اعمال سیاست‌های توسعه‌ای و تأثیری که این برنامه‌ها بر بافت فرهنگی-اجتماعی و سنتی جامعه ایران می‌گذار، به سه تدریج ذکر گون شده، و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. گاه مشاهده می‌شود که مناسبات مسالمت‌آمیز رضاشاه با گروه‌های اجتماعی، به‌روابطی بر مواتز از تنش و سوءظن تبدیل می‌شود. نکته حائز اهمیت آن است که این پژوهش، مطالعه تاریخی صرف نیست و تلاش نگارنده این نیست که رویدادهای تاریخی را با ذکر جزئیات و به‌طور دقیق و موشکافانه انعکاس دهد زیرا هدف، نوشتن تاریخی نیست که محققان و